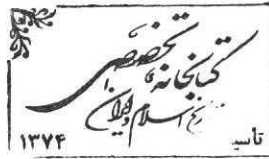


مجموعه رسائل فارسی

دفتر پنجم



زیر نظر

نجیب مایل هروی

گروه تصحیح متون معارف اسلامی

● حسن کاشی
● ن. مایل هروی

متن کامل هفت بند حسن کاشی در ستایش مولای متقیان علی (ع)

از ضرورت‌های تحقیق در تاریخ زبان فارسی دری تألیف تاریخ ادبیات دین است. بسیاری بر این گمانند که ادبیات دین در زبان فارسی طول و تفصیلی ندارد، در حالی که از نخستین دور ادب فارسی - یعنی از سده چهارم قمری - ادبیات دین در زبان فارسی پدیده‌ای شناخته بوده است و ادیبان فارسی زبان، آگاهانه، به آن پرداخته‌اند. نشانه‌ی اهتمام ادیبان مزبور شعر مقدس فارسی است که پایه پای شعر دیوانی، و دقیقاً در مقابل آن در زبان فارسی رشد یافته و بهره‌ی منظوم ادبیات دین را ساخته است.

از جمله ادیبانی که در سده‌های هفتم و هشتم هجری همه عمرش را به ساختن و پرداختن شعر مقدس اختصاص داده، جمال‌الدین حسن کاشانی آملی است از اهالی کاشان، که به حسن کاشی شهرت داشته است. اطلاعات ما در باره او بسیار اندک است با این همه نگارنده در تاریخ ادبیات دین در زبان فارسی بر پایه اشارات مختصر و مکرر تذکره‌ها و هم بر مبنای اشعار بازمانده او، به تفصیل از احوال و آرای وی یاد کرده است در این جا بسنده است که گفته شود وی از جمله منتقدان توانا در تاریخ ادب فارسی محسوب است که شعر دیوانی و شاعران مدیح گستر را شدیداً مورد نقد و تعریض قرار داده، و در مقابل آنان به نشر شعر مقدس توجه کرده است.

از جمله اشعار وی هفت بندی است در ستایش امیرمؤمنان امام علی - علیه السلام - ، که پس از قرن هشتم هجری همواره مورد تقلید و تتبع ادیبان عصر تیموری و صفوی قرار گرفته و

نوعی نمط ادبی را در تاریخ ادب فارسی به وجود آورده است.^۱ هفت‌بند مذکور را قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین (۲/۶۲۷ به بعد) به صورت ناقص نقل کرده است. نگارنده چند سال پیش - که در پی نصوص ادبیات دین در زبان فارسی بود - به نسخه‌ای از نسخ عصر صفوی برخورد که کاتب متن کامل هفت‌بند مزبور را در میان منظومه‌های شیخ بهایی کتابت کرده بود. این نسخه که از جمله نسخ هنری عهد صفوی محسوب است به خط نستعلیق ایرانی در شبه قاره هندوستان کتابت شده و همه اوراق آن طلاندازی بین سطور دارد و متن و حاشیه شده است.^۲

نگارنده بر اساس نسخه مذکور متن هفت‌بند را تصحیح کرده و آن را با قرائت قاضی نورالله شوشتری سنجیده و با حواشی مختصر در این مجموعه گنجانده است.

هفت‌بند من افکار ملاحسن کاشی علیه‌الرحمه در مدح مولای متقیان جناب علی بن ابیطالب علیه‌الصلوة و السلام

السلام ای سایهات خورشید رب العالمین
آسمان عز و تمکین، آفتاب داد و دین
مفتی^۳ هر چار دفتر، خواجه هر هشت خلد
داور هر شش جهت، اعظم امیرالمؤمنین
عالم علم سلونی، شهسوار^۴ لو کشف*
ناصر^۵ حق، نفس پیغمبر، امام راستین**^۶

۱- ر.ش: مایل هروی، تاریخ ادبیات دین در زبان فارسی.

۲- نسخه مذکور به همت آقای دکتر خواجه پیری تهیه شده است و هم اکنون در کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی نگهداری می‌شود. ۳- مج: معنی.

۴- مج: رازدار.

* - اشاره دارد به کلمات حضرت امیرالمؤمنین: سلونی قبل أن تفقدونی، و لو کشف ما ازددت یقیناً.

۵- مج: ناطق. ۶- مج: المتقین.

** - مقصد تنزیل بلغ مرکز اسرار غیب + مقطع بتلوه شاهد مطلع جبل المتین.

صورتِ معنیِ فطرت، باعث^۱ ایجادِ خلق
سرّ اصلِ نسلِ آدم، نفسِ خیر المرسلین
۵ / صاحبِ یوفون بالتندر آفتابِ انما
قرّة العینِ لعمرك، نازشِ روحِ الامین
در جهان از روی حشمت^۲ چون جهانی در جهان
بر جهان^۳ از روی رفعت آسمانی بر زمین
از عطای دستِ قیّاضِ تو دریا مستفیض
وز ریاضِ نکهتِ طبعِ تو رضوانِ خوشه چین
حاجبِ دیوانِ امرت موسی دریا شکاف
پرده دارِ بامِ قصرت عیسی گردون نشین
نقش بندِ کاف و نون از روزِ فطرت تا کنون
۱۰ / ناکشیده چون مه رخسارِ تو حرف مبین
ناشنیده از زمانِ مهد تا پایانِ عمر
بی رضای حق ز تو حرفی کرام الکاتبین^۴
مثل تو چون شبه ایزد در همه حالی محال
ور بود ممکن نه الا رحمة للعالمین

آنکه^۵ مداحش خدا، همدم رسول الله بود
گر کسی همتاش باشد^۶ هم رسول الله بود

ای به غیر از مصطفی نابوده^۷ همتای تو کس
بسته بر مهرِ تو ایزد مهرِ حورالعین و بس
۱۵ / مهره مهر از گلوی چرخ برناید مدام^۸
گر نه از مهرِ تو آید صبح صادق را نفس

۱- مع: معنی. حکمت.

۲- مع: ایات «از عطای دست ... الکاتبین» را ندارد.

۳- مع: جویی.

۴- مع: گلوی صبح برنارد فلک.

۱- مع: معنی.

۲- مع: در زمین.

۳- مع: هرکه.

۴- مع: نادیده.

کیست با قَدَرَتِ سپهر، و چیست بارای تو مهر
 آن ز قَدَرَتِ مستعار و این ز رایتِ مقتبس
 کاروانِ سالارِ جاهت چون کند آهنگِ راه
 چرخ را بر دستِ پیشاهنگِ بندد چون جرس
 باشکوه صولتتِ دستان نیاید در مصاف
 در برِ عنقای مغرب کی شکوه آرد مگس
 ضربِ بازویت اگر دستان بدیدی در مصاف
 مرغِ روحش در زمان از بیم بشکستی قفس^۱
 ۲۰/ گر دلِ دریا عطایت، موج بر گردون زند
 قبهٔ گردون^۲ در آن گردان نماید همچو خس
 گر شکوهت را به میزانِ معانی^۳ برکشند
 از ره خفتِ کم آید بُو قَبِیس از یک عدس
 اندران میدان که مردانِ سعادت‌مند را
 از ره مردی عنان از دست بر باید قَرَس
 نشترِ شمشیرِ شیران روی در شریان نهد
 چون طیبِ مرگ گیرد ساعدِ جان را مَجَس
 از میانِ مشرق و مغرب بر آیی مهروار
 رایتِ دولت ز پیش و آیتِ رحمت ز پس
 ۲۵/ خلقِ هفت اقلیم اگر آن روز چون دستان شوند
 از ره مردی نیارد تابِ میدانِ تو کس

صورتی گردد مجسم فتح و گوید آشکار:^۴
 لَأَفْتِي الأَعْلَى لَأَسَيْفِ إِلا ذُو الْفَقَارِ

ای سپهر حشمت^۵ از فرّ تو زیور یافته

۱- مج: ابیات «با شکوه ... قفس» را ندارد. ۲- مج: لجه گردون.

۳- مج: معالی. ۴- مج: ابیات «اندران میدان ... آشکار» را ندارد.

۵- مج: عصمت.

آسمان از سایه چتر تو افسر^۱ یافته
از غبار درگه چرخ اختر امت آشکار
کیمیاگر نسخه گوگرد احمر یافته^۲
باز قدرت هر کجا بال جلالت کرده باز
طایران سدره را در زیر شهپر یافته
۳۰/ بر امید نقش^۳ رویت دست نقاش ازل
نقشها بر بسته لاکن چون تو کمتر یافته
آنکه دستت را به دریا کرده نسبت بی گمان
رشحه دست ترا دریای اخضر یافته
روز فتح الباب ابر دست دریا فیض تو
نسر طایر را فلک چون بط شناور یافته
آنکه اندر آفرینش لاف دانایی زده
رفعتت را ز آفرینش پایه برتر یافته^۴
هر که مهر مهر تو بر صفحه جان کرده نقش
مخزن دل را چو کان زر توانگر یافته
۳۵/ هر که دست حاجتی بر جود تو برداشته
تا قیامت دست خود را حاجب آور یافته
ساقی کوثر نه چندان مدح باشد مر ترا
ای ز تو دریای رحمت کان^۵ کوثر یافته
با صفای گوهر پاک تو گردون سالها
خاک خجالت بر جبین آب کوثر یافته
با خدا و مصطفی رای تو یکر و داشته
از خدا و مصطفی شمشیر و دختر یافته^۶

۱- مج: آفتاب از ... رفعت یافته.

۲- مج: بیت «از غبار ... احمر یافته» را ندارد.

۳- مج: مثل.

۴- مج: ابیات «آنکه دستت ... برتر یافته» را ندارد.

۵- مج: فطرت عین.

۶- مج: ابیات «با صفای گوهر ... یافته» را ندارد.

گر نبودی ذات پاکت آفرینش را سبب
تا ابد حوا سِتْرَوَن بودی و آدم عزب

۴۰/ ای معظم کعبهٔ اصل از بیانِ مصطفی
قبلهٔ دنیا و دین نام و نشانِ مصطفی
از نقودِ گوهرِ معنی لبالب شد دهان
تا نهادی لب به صورت در دهانِ مصطفی
ای به استحقاق بعد از مصطفی غیر تو کس
تا نهاده پای تمکین بر مکانِ مصطفی
تیغت آن ابری است دریا دل که فتح الباب او
تازه دارد زاب نصرت بوستانِ مصطفی
تا سپهر شرع ازو پر نور شد هرگز تنافت
از تو روشن تر مهی بر آستانِ مصطفی
۴۵/ رهروان عالم تحقیق را نابوده راه

پی زمین بوس درت بر آستانِ مصطفی
[گرچه در عالم به اقبالِ تو شاها کرده‌ام
آنچه حسان گفت وقتی در زمانِ مصطفی^۱]
لاف مدّاحی درین حضرت نمی‌یارم زدن
ای ثنا خوانِ تو ایزد از زبانِ مصطفی
مدح تو بالای امکان صورتت ناممکن است
ور بود ممکن بود قدر و توانِ مصطفی^۲
عرض^۳ حاجت بر تو حاجت نیست می‌دانی که چیست؟
حالِ اخلاصِ من اندر خاندانِ مصطفی
از زبانِ خلق برناید صفاتِ ذاتِ تو
ور بر آید، کی بُود الّا بیانِ مصطفی

۲- مج: بیت «مدح تو ... مصطفی» را ندارد.

۱- اساس: ندارد، از مج افزوده شد.

۳- مج: رفع.

۵۰ / مَنَّتِ خَلْقَمَ بِهِ جَانِ آوَرْد، لَطْفِي كُنْ شَهَا
وَ رَهَانَ اَز مَنَّتِ خَلْقَمَ بِهِ جَانِ مِصْطَفَى^۱

روی رحمت بر متاب ای کام جان از روی من
حرمتِ جانِ محمد، یک^۲ نظر کن سوی من

ای گزیده مر خدایت، یا امیرالمؤمنین
خوانده نفسِ مصطفایت یا امیرالمؤمنین
سرکشانِ دهر را آورده سرها زیرِ حکم
بازوی زور آزمایت یا امیرالمؤمنین
بس که لعل اندر دلِ کان خاک بر سر می‌کند
از کفِ دریا عطایت یا امیرالمؤمنین^۳

۵۵ / خازنانِ کان و ذریا کیسه‌ها پرداختند
روزِ بازارِ سخایت یا امیرالمؤمنین
از نسیم بادِ نوروزی نشاید گرد باد
پیشِ خُلُقِ جانفزایت یا امیرالمؤمنین
آنچه عیسی از نفس می‌کرد رمزی بود و بس
از دم معجزِ نمایت یا امیرالمؤمنین
با همه بالانشینی عقلِ کل نابرده راه
زیر شادروانِ رایت یا امیرالمؤمنین
گر بُدی بالاتر از عرشِ برین جای دگر
گفتمی آنجاست جایت یا امیرالمؤمنین
۶۰ / مدح اگر شایسته ذات تو باید گفت و بس
کیست تا گوید ثنایت یا امیرالمؤمنین
آنچه تو شایسته آنی ز روی عزّ و جاه
کس نداند جز خدایت یا امیرالمؤمنین

۱- مج: ابیات «از زبان... مصطفی» را ندارد. ۲- مج: حرمت جانِ پیمبر را.

۳- مج: ابیات «سرکشانِ دهر... امیرالمؤمنین» را ندارد.

خاطرِ مثلِ من^۱ شوریده خاطر کی کند
وصفِ ذاتِ کبریایت^۲ یا امیرالمؤمنین
ما همه بر درگه لطفت گدایی می‌کنیم
ای همه شاهان گدایت یا امیرالمؤمنین

فهم انسانی چه داند قدرتِ کارِ ترا
کافرینش بر ندارد قدرِ مقدارِ ترا

۶۵/ ای که فرمانِ قضا موقوفِ فرمانِ شماست
دورِ دورانِ فلک، دوری ز دورانِ شماست
آفتابی کآسمان در سایهٔ اقبال اوست
پرتوی از لمعهٔ کوی گریبانِ شماست
چشمه‌ای کز وی محیطِ آفرینش قطره‌ایست
قطره‌ای از لجهٔ دریای احسانِ شماست
آنچه در وی عالمِ امکانِ غباری بیش نیست
صورتی ده چند ازو رکنی زادکانِ شماست
پیرِ مکتبِ خانهٔ ابداع یعنی جبرئیل
با همه ذهن و زکا طفلِ دبستانِ شماست^۵
۷۰/ هرکجا در مجمعِ قرآن خدا را آیه‌ایست^۶
از کمال و فضل و احسانِ خاصه^۷ در شأنِ شماست
نسبتِ قدرِ شما با اوج گردون چون کنم
زانکه اوج او حضيضِ قدرِ دربانِ شماست^۸
آنچه گردون را به او چشم جهان بین روشنست

۱- مج: خاطر همچون منی.

۲- مج: قدر کبریایت.

۳- مج: عزّت.

۴- مج: برنابند بار.

۵- مج: ابیات «چشمه‌ای ... شماست» را ندارد.

۶- مج: خدا را آیتی.

۷- مج: از کمال و لطف و رحمت

۸- مج: بیت «نسبت قدر... شماست» را ندارد.

جز دو قرصی نیست کان هم ریزه^۱ خوان شماس
قبه نه چرخ را چون دانه بر چیند ز جا
مرغ تعظیمی که بر بام ایوان شماس
گوهری^۲ کاندر صمیم کان و امکانِ قضاست^۳
صورت اظهار او موقوف فرمان شماس
۷۵/ بنده بیچاره کاشی از دل و جان سال و ماه
روز [و] شب در خطّه آمل ثناخوانِ شماس
بر درِ دولت سرایت روی بر خاکِ نیاز
با دلِ پر درد بر امیدِ درمان شماس^۴

دردِ پنهان پیشِ درمان چند بتوان داشتن
عاقلی نبود ز درمان دردِ پنهان داشتن

تا نجف شد آفتاب دین و دولت را مقام
خاکِ او دارد شرف بر زمزم و بیت الحرام
کعبه اصل است بی شک نزد ارباب یقین
زانکه دارد عروۃ الوثقی درین ذروه تمام
۸۰/ آفتابِ آسمانِ دین امیرالمؤمنین
والی مُلکِ ولایت حاکمِ دارالسلام
مبطلِ بنیادِ بدعت، مُفتیِ احکامِ وحی
حامی دین و شریعت، حاکمِ حل و حرام
پایه لطفت به معنی گر نبودی در جهان
صورتی بودی جهان از روی معنی ناتمام
ای سریرِ سروری افزوده بر جاه تو جاه
ای جهانِ آفرینش برده از نام تو نام
بر سپهرِ احترام آفتاب از ذره کم

۱- مج: فضله.

۲- مج: هر گهر

۳- مج: امکان بوده است.

۴- مج: ابیات «بنده بیچاره... شماس» را ندارد.

در زمینِ احتشامت ذره خورشید احترام
 ۸۵ / با شکوه شقهٔ دستار و رُکن مُسندت

تاج جمشیدی چه و تختِ سلیمانی کدام
 آنچه در تعظیم و تمکینِ سلیمان می‌رود
 اندکی بود آن هم از تعظیمِ سلمانِ تو وام
 پیرو تقدیرِ تو پیوسته تقدیرِ قضاست
 ننهد از رویِ ادب بیرون ز فرمان تو کام
 نسبت با سایر انسان خطا باشد خطا

گوهرِ پاکیزه جوهر را چه نسبت با رخام^۱
 مثلِ تو جز مصطفی صورت نبندد عقلِ کُل
 معنی ایمان ما این است روشن و السلام
 ۹۰ / زایرانِ حضرتت را دایم^۲ از خلد برین
 می‌رسد^۳ آواز طِبُّم فادخُلوها خالدین^۴

۱- مع: ابیات «تا نجف شد... رخام» را ندارد.

۲- مع: را بر در.

۳- مع: می‌دهد.

۴- الزمر (۳۹) / ۷۳.